

بررسی رویکرد ارتش در انقلاب‌های عربی

فرهاد عباسی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۸/۳۰

تاریخ تأیید: ۱۳۹۷/۵/۱

چکیده

تحولات کشورهای عربی و فرجام خیزش‌های انقلابی، با دخالت ارتش در این اعتراضات نسبت نزدیکی دارد. مقاله حاضر این پرسش اصلی را مطرح می‌کند که رویکرد و نقش ارتش در انقلاب‌ها و خیزش‌های عربی چه بوده است؟ فرضیه پژوهش آن است که در مصر و تونس ارتش در کنار انقلابیون قرار گرفت. در لیبی، نیروهای ارتش در مواجهه با اعتراضات مردمی دچار انشعاب شدند و مخالفان توانستند در جنگ داخلی بر رژیم قذافی پیروز شوند. در سوریه و یمن، هرچند فرار از ارتش صورت گرفت، ولی به اندازه‌ای نبود که انسجام ارتش را برهم زند. در بحرین، ارتش در جریان تظاهرات مخالفت‌آمیز، به سلطنت آل خلیفه پای بند ماند. بنابراین، رویکرد ارتش‌ها در فرایندهای اعتراضات نه تنها اثرگذار، بلکه تعیین‌کننده بوده است. این مقاله، با روش تحلیلی-توصیفی و در قالب نظریه‌های نسل دوم، به خصوص جانسون و تیلی، به نفوذ و تأثیر ارتش‌های عربی در انقلاب‌ها و خیزش‌های کشورهاشان پرداخته و با این هدف، تحولات جهان عرب را مورد واکاوی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی: انقلاب، خیزش، کشورهای عربی، انقلاب‌های عربی، ارتش.

* عضو هیئت
علمی گروه علوم
سیاسی دانشگاه
پیام نور

FarhadAbbasi785
@Yahoo.com

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

«پادشاهی‌های خاندانی و شبه‌مشروطه»، «جمهوری‌های مادام‌العمر مبتنی بر کودتای نظامی افسران آزاد» و «رژیم‌های تک‌حزبی اقتدارگرا»، سه گونه اصلی دولت در خاورمیانه عربی است. بحران‌های مشارکت و مشروعیت، نتیجه و پیامد چنین الگوی تکوین دولت و نوسازی در جهان عرب بوده و تداوم این بحران‌ها را می‌توان مهم‌ترین زمینه خیزش‌ها و انقلاب‌های فراگیر مردمی در این منطقه و سقوط پی در پی دولت‌ها در تونس، مصر و لیبی، و بحران و خشونت‌های فراگیر سیاسی در یمن، سوریه و بحرین، و تزلزل پایه‌های دولت‌های اقتدارگرا در دیگر کشورهای عربی دانست (جوانپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۸۰). در جهان عرب، آنچه همیشه پایدار بوده، حاکمیت فرهنگ اقتدارگرایی است. در لوای این فرهنگ، نخبگان و رهبران عرب، جایگاه‌شان را حق مکتسبه و ملک مطلق خود می‌شمارند (Sick, 2011: 3). در این مورد، دو نوع اقتدار وجود دارد: اول، اقتدار براساس ساختار قانونی و رسمی که پایه و منشأ آن رضایت مردم نیست؛ دوم، اقتدار ریشه‌دار، یعنی نخبگان و رهبران، نظامی اجتماعی را ایجاد می‌کنند و شهروندان با تأیید خود آن را مشروعیت می‌بخشند و لذا مبتنی بر رضایت مردم است (Lake, 2007: 54). کشورهای عربی با استفاده از حمایت قدرت‌های بزرگ، همواره بر مبنای اقتدار مبتنی بر ساختار قانونی و رسمی خود عمل کرده و دارای اقتدار ریشه‌ای نبوده‌اند؛ به طوری که نظم به وجود آمده در این کشورها بر مبنای رضایت مردم نبوده و نوعی ثبات کاذب را در این کشورها به وجود آورده است. لذا، اقتدارگرایی مه‌نارنده در بسیاری از کشورهای عربی، راهی را هموار می‌کند که یک بحران ژرف در تاروپود این کشورها به وجود آید (کریستان، ۱۳۷۵: ۶۶-۶۵). از آغاز پیدایش دولت‌های مستقل عربی بعد از جنگ جهانی دوم، چالش‌های فراوانی پیش روی اقتدار سیاسی حاکم بر کشورهای منطقه وجود داشته است که می‌توان از آن با عنوان بحران اقتدار نام برد (کامروا، ۱۳۷۸: ۱۴۷). همچنین وجود دولت‌های رانتیر و پیامدهای آن در کشورهای عربی، باعث نارضایتی مردم از توزیع نابرابر درآمدها شده است. از این‌رو، دولت رانتیر، خود را در مقابل مردم پاسخ‌گو نمی‌داند و رانت را نه بر مبنای کارکردهای نیروهای انسانی، بلکه بر مبنای اراده سیاسی خود توزیع می‌کند و بنابراین، به سوی اقتدارگرایی سوق می‌یابد (Herb, 1999: 3). عامل مهم دیگر که در تحولات انقلابی تأثیر داشت، خیزش مردمی خود کشورهای عربی بود. در این رابطه، شباهت‌های آنان مانند فرهنگ اسلامی مشترک، جغرافیای نزدیک و سابقه مشابه در داشتن حکومت‌های خشن و دیکتاتوری، موجب تسری حرکت‌های مردمی از تونس و به ویژه مصر، به سایر نقاط جهان عرب

شد (آدمی و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۹). در عین حال، باید توجه داشت که از عوامل مؤثر در بررسی خیزش‌ها و انقلاب‌های عربی، نوع واکنش و عملکرد ارتشیان و نیروهای امنیتی در رویارویی با اعتراضات مردمی بوده است. از دیدگاه واقع‌گرایان، ارتش اصولاً برای تأمین منافع دولت شکل می‌گیرد و اساس آن الزاماً منافع ملی نیست و هدف از تشکیل نیروی نظامی، حفاظت از رژیم و منافع آن است؛ معنای دیگر این سخن، آن است که نیروی نظامی، ابزاری برای تأمین اعضای وفادار به رژیم یا تأمین هوادار و همکار برای آن است (دلیرپور، ۱۳۹۴: ۴۴). به بیان دیگر، تا هنگامی که ارتش به رژیم حاکم پای‌بند بماند، انقلابیون و مخالفین نمی‌توانند به پیروزی دست یابند، اما مادامی که پایبندی ارتش و نیروهای نظامی به رژیم حاکم سست شود، وقت ظهور انقلاب نزدیک شده است. در کشورهای در حال توسعه که تصمیم‌گیری‌ها، رفتارها و برخوردها اساس قانونی ندارد، در جوامعی که هیچ گروه سازمان‌یافته‌ای همانند سازمان ارتش وجود ندارد و نهادهای مشارکت قانونی به‌هیچ‌وجه امکان فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی آزادمنشانه ندارند، تنها نظامیان به‌مثابه مؤثرترین گروه درون جامعه می‌توانند در تعدیل موازنه قدرت نقش بازی کنند. جباریت، قهر و تهدید عنصر اساسی قدرت سیاسی را در جوامع در حال توسعه با ساختار حکومتی غیردموکراتیک و استبدادی تشکیل می‌دهد و ارتش وسیله اصلی اعمال این سنخ از قدرت سیاسی است (ازغندی، ۱۳۸۹: ۵۱). لذا، حکومت‌های اقتدارگرای عربی، برای حفظ استمرار خود، نیازمند پشتیبانی نیروهای ارتش هستند و انقلابیون و معترضین مردمی هم برای براندازی حکومت به حمایت ارتش و یا دست‌کم عدم دخالت آن نیاز دارند. پس هر یک از آن‌ها که از منابع و امکانات بیش‌تری بهره‌برد، دارای قدرت پیروزی بر دیگری است. از این‌رو، نیروهای ارتش در کشورهای عربی رفتارهای گوناگونی از خود بروز داده‌اند. یکی از دلایل این امر را باید در ساختار و بافت تشکیل‌دهنده نیروهای نظامی جستجو کرد. ارتش‌هایی که بیش‌تر اعضای آن با براندازی رژیم جایگاه، شغل و آینده خود را در مخاطره می‌بینند، استقامت زیادتری از خود نشان می‌دهند. این جریان درباره ارتش‌هایی صدق می‌کند که عضوگیری آن براساس توان‌مندی‌های حرفه‌ای روی نداده است، بلکه افراد به‌سبب وابستگی به گروه یا شخص حاکم (ارتش لیبی) یا به‌علت تعلق به جامعه قومی حاکم (ارتش بحرین)، به ارتش راه پیدا کرده‌اند. در مقابل، ارتش‌های تونس و مصر عضوگیری حرفه‌ای تری داشته و با سرنگونی رژیم آینده خود را در خطر نمی‌دیدند، بدین ترتیب به عدم‌جانب‌داری گرایش داشتند. پس سؤال اصلی نوشتار پیش‌رو این است که نقش ارتش در انقلاب‌ها و خیزش‌های عربی چگونه قابل تبیین است؟ در مصر و تونس، در ابتدا بی‌طرفی نهاد ارتش و در ادامه حمایت از معترضین، موجب سقوط

جمهوری‌های مادام‌العمر شد و زمینه اصلاحات حقوقی-سیاسی را فراهم کرد. اما در لیبی و دیگر کشورهایی که مواجه با خشونت گسترده‌ای هستند، حمایت ارتش از حاکمان سیاسی و یا اختلاف جدی در درون نهادهای نظامی و امنیتی و سردرگمی در حمایت از رژیم حاکم یا امواج انقلابی، عامل حرکت تدریجی حکومت به سوی سرکوب خشونت‌بار انقلابیون و حرکت جامعه به سمت مبارزه مسلحانه است. این نوع رفتار ارتش، هم نقش تعیین‌کننده‌ای در شیوه‌گذار سیاسی و انتقال قدرت و پیروزی دیر هنگام و پرهزینه مخالفان داشته و هم مانند لیبی، زمینه‌ای را فراهم می‌کند تا فرصت بزرگی را برای تخریب تمام زیرساخت‌های نظام سیاسی پیشین و تأسیس الگوی جدیدی از دولت و تکوین ارتشی نوین فراهم کند (جوانپور و بنی‌هاشمی، ۱۳۹۰: ۱۰۵-۱۰۴). لذا معترضین نیازمند بهره‌مندی از زور و قدرت برای پیروزی بر حکومت پیشین و تسلط بر اوضاع در دوران گذار هستند. از این‌رو، ارتش‌ها می‌توانند تأثیر مهمی در توازن قدرت و فرایندهای حین و بعد از انقلاب داشته باشند. چون انقلاب‌ها هنگامی به ثمر می‌رسند که ارتش‌های ملی، یا در فرایند کشمکش بین حکومت و خیزش‌های انقلابی نقش بی‌طرف را داشته باشند و یا به سود معترضین وارد عمل شوند و یا ارتش‌ها به اندازه‌ای ضعیف شوند که توانایی ایستادگی در مواجهه با نیروهای انقلابی را نداشته باشند. روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی و شیوه جمع‌آوری داده‌ها بر مبنای بهره‌گیری از اسناد و مدارک کتابخانه‌ای و اینترنتی است. هدف تحقیق حاضر بر این است که با استفاده از نظرات جانسون و تیلی، رویکرد و تأثیر ارتش‌ها را در پیروزی و یا شکست خیزش‌های عربی در شکل‌های مختلفی، مانند انقلاب (تونس و مصر)، جنگ داخلی (لیبی، سوریه و یمن) و سرکوبی اعتراضات (بحرین) تبیین کند. ولی قبل از آن، ضروری است تا گزارشی از بعضی تحقیقات گذشته و نیز چارچوب مفهومی ماهیت خیزش‌ها در قالب نظریه‌های انقلابی مورد بررسی قرار گیرد.

۱. ادبیات و پیشینه پژوهش

خیزش‌ها و انقلاب‌های عربی نشان دادند که جامعه پژوهش‌گران خاورمیانه عربی به رویکرد و نقش نیروهای ارتش در این کشورها توجه کافی نداشته‌اند. هرچند که در مورد موضوع انقلاب‌های عربی تاکنون کتاب‌ها و مقالات گوناگونی نوشته شده، اما درباره تأثیر و نقش ارتش در این انقلاب‌ها کم‌تر پژوهشی به رشته تحریر درآمده است. در ادامه، برخی از پژوهش‌های صورت گرفته معرفی می‌شود.

نیاکویی (۱۳۹۰) در کتاب «کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب»، به ماهیت و

مدل تحولات اخير در جهان عرب می پردازد و ریشه‌ها و بسترهای شکل‌گیری اعتراضات در این کشورها را مورد بررسی قرار می‌دهد. دهشيار (۱۳۹۰) در مقاله «بهار عربی: شورش بر مدرنیته وارداتی»، با توجه به نگرش تاریخی، مانند وابستگی به قدرتهای بزرگ، فقر اقتصادی و گسترش شکاف‌های طبقاتی، به بررسی تحولات جهان عرب می‌پردازد. شهرام‌نیا و میلانی (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی جنبش‌های خاورمیانه به‌مثابه جنبش‌های اجتماعی جدید»، ویژگی‌های اصلی جنبش‌های اخير خاورمیانه را بدین شرح بیان می‌کنند: فراگیر، متکی به رسانه‌های جمعی، باز و انعطاف‌پذیر و با هویتی غیرطبقاتی و سیال که به دنبال ایجاد جامعه مدنی هستند. هراتی و آزرمی (۱۳۹۶) در مقاله «تبیین جنبش‌های عربی بر مبنای مدل حکمرانی خوب» سه عامل بحران اقتصادی، انسداد سیاسی و بحران مشروعیت و مقبولیت حکومت‌های عرب و نیز رسانه‌های دیجیتالی را در شکل‌گیری تحولات اخير کشورهای عربی دخیل می‌دانند. نبوی و زمانی (۱۳۹۵) در مقاله «فروپاشی حکومت مبارک در مصر؛ یک تحلیل ساختاری»، بر این نکته تأکید می‌کنند که سرنگونی دولت مبارک محصول مدلی ساختاری است که با تجمع نسبتاً هم‌زمان فشارهای اقتصادی، فشارهای خارجی و رفتار سلطانی حاصل شده است. ساجدی و رنجبر (۱۳۹۴) در مقاله «نقش و جایگاه نظامیان مصر در تحولات انقلاب ژوئیه ۲۰۱۱»، با توسل به نظریه نوسازی سیاسی، تحلیلی برای نقش ارتش در اجتماع و سیاست مصر ارائه نموده‌اند و در وضعیت فعلی، ارتش را مانع اساسی بر سر راه ادامه نهضت مردم مصر می‌دانند. به نظر این نویسندگان، ارتش تلاش می‌کند با مدیریت صحنه سیاسی، قوه مجریه و ریاست جمهوری در اختیار اسلام‌گرایان و دیگر احزاب سیاسی قرار نگیرد. میرزازاده (۱۳۹۵) در مقاله «گذار به دموکراسی: نقش و تأثیر ارتش در تحولات مصر ۲۰۱۳-۲۰۱۱»، به بررسی جایگاه این نهاد نظامی بر روند دموکراتیزاسیون در وقایع مصر با توجه به نظریه‌های بروکر و استپان می‌پردازد. از میان مقالات لاتین نیز می‌توان به مقاله «فهم انقلاب ۲۰۱۱: شکنندگی و بهبودپذیری دیکتاتوری‌های خاورمیانه» (Goldstone, 2011) و مقاله «انقلاب مصر: تخریب سازنده برای خاورمیانه بزرگ» (Engdahl, 2011) اشاره کرد. مقاله اول بیش‌تر به عوامل به‌وجودآورنده انقلاب‌های عربی پرداخته و شرایط موفقیت این انقلاب‌ها را کاوش می‌کند. از نگاه جک گلدستون^۱، انقلاب‌های ۲۰۱۱ در پی سرنگون کردن حکومت سلطنتی سنتی بوده و به جنگ با دیکتاتوری پادشاهی برخاسته‌اند. وی چهار مؤلفه اصلی را به‌عنوان مهم‌ترین علل وقوع انقلاب در خاورمیانه عربی نام می‌برد که عبارت‌اند از: نخست، فساد حکومت‌ها و تمرکز ثروت در

دست خاندان حاکم؛ دوم، فقر گسترده مردم در کنار ثروت انبوه حکام؛ سوم، نرخ بالای بیکاری؛ و در نهایت، عدم حمایت نیروهای نظامی از حکومت. در مقاله دوم، بیش تر نقش عامل خارجی در خیزش‌های عربی بررسی شده است. ویلیام انگدال^۱ معتقد است که تغییر رژیم در تونس، مصر و لیبی با هماهنگی ایالات متحده و در طول فرایندی که وی از آن با عنوان «تخریب سازنده»^۲ یاد می‌کند، انجام گرفت. وی تصریح می‌کند که اعتراضات عربی آن‌گونه که دستگاه سیاست خارجی آمریکا تلاش در جلوه دادن آن داشت، خودجوش نبودند؛ بلکه شبیه انقلاب‌های رنگین اوکراین و گرجستان در سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، نمونه دیگری از تغییر رژیم به رهبری آمریکا بودند. از دیدگاه وی، نوعی هماهنگی و هم‌پوشانی کامل بین کشورهایی که در سال ۲۰۱۱ در آن‌ها انقلاب رخ داد و نقشه اصلی طرح خاورمیانه بزرگ بوش که اولین بار پس از حملات یازده سپتامبر ۲۰۰۱ اعلام شد، وجود دارد.

در غالب پژوهش‌ها، ارتباط مستقیمی با ابعاد مطرح‌شده در این مقاله ارائه نشده است. اکثر آن‌ها به بررسی رویکرد ارتش در این حوادث نپرداخته و یا اگر هم اشاره‌ای کرده‌اند، به صورت جامع این کار را انجام نداده‌اند. در این نوشتار، سعی خواهد شد دیدگاه‌های متفاوت‌تری نسبت به پژوهش‌های انجام‌گرفته ارائه شود. نوآوری تحقیق حاضر در این است که دلایل موفقیت و یا ناکامی این انقلاب‌ها را از نگاه رویکرد و نقش ارتش‌ها و از دریچه نظریات جانسون^۳ و تیلی^۴ به بحث از انقلاب‌های عربی دیده است.

۲. چارچوب نظری

آن‌چه در خاورمیانه و شمال آفریقای سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۱۰ شاهد بودیم، به نظر می‌رسد انقلاب^۵ به معنای مرسوم ادبیات سیاسی نبوده است؛ آن‌چه بوده، جنبش‌های اجتماعی^۶ جدیدی بوده که ماهیتی ضداستبدادی، ضدفساد و ضدتبعیض و بی‌عدالتی داشته‌اند (ابراهیمی‌پور و دیگران، ۱۳۹۳: ۱۵). جک گلدستون نظریه‌های انقلاب در قرن ۲۰ را در سه نسل قرار داده و با پایان این قرن، از ورود به نسل چهارم سخن گفته است. نسل اول، بیش تر در مورد توصیف فرایند انقلابی و بیان برخی نشانه‌های موقعیت انقلابی بود. نظریه‌پردازان این نسل، تلاشی در جهت تبیین نظری پدیده انقلاب نمی‌کردند. فقدان شالوده‌نظری، در نسل دوم تا حدودی رفع

1 William Engdahl
2 Creative Destruction
3 Johnson
4 Tilly
5 Revolution
6 Social Movements

می‌شود. در این نسل، نظریه‌ها بر مبنای روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و یا علوم سیاسی بنا شده و از حالت توصیفی دور و تعمیمی شدند. نویسندگان در تحلیل‌های روان‌شناختی، ریشه انقلاب را در وضع ذهنی توده‌ها جستجو می‌کردند، در تحلیل‌های جامعه‌شناختی، به تعادل نظام اجتماعی در اثر کارکرد خرده‌نظام‌ها توجه داشتند و در تحلیل‌های علوم سیاسی، انقلاب را گونه‌ای منازعه سیاسی میان رقبا می‌پنداشتند (Goldstone, 1980: 425-429). نظریه‌پردازان نسل سوم، معتقد بودند که برای وقوع انقلاب باید شرایط ساختاری ویژه‌ای مقدم بر فشارها یا تحولات اجتماعی و بین‌المللی وجود داشته باشد (Goldstone, 1980: 435-437). نظریه‌های نسل چهارم، ثبات را به‌عنوان مسئله اصلی تلقی کرده و بر شرایطی که رژیم‌ها را در طول زمان حفظ می‌کنند، تمرکز می‌نمایند (Goldstone, 2001: 175-176). بهترین نظریه برای تحلیل نقش ارتش در انقلاب‌های عربی، نظریه نسل دوم است. این مقاله، با توجه به قابلیت‌های نظری نسل دوم، اساس بررسی خود را بر رویکرد مؤلفه‌هایی بنیان نهاده که اندیش‌مندان این نسل، به‌خصوص جانسون و تیلی بازگو کرده‌اند. مسئله اساسی در نظریات این دو، همان تأثیر کارگزاری‌های انسانی است که ارتش در این مقوله می‌گنجد. به نظر چالمرز جانسون، پیروزی یا شکست هر انقلابی به رویکرد و تأثیر نیروهای ارتش وابسته است. وی بر این باور است که وقتی جامعه از حالت تعادل خارج شد، علایق خفته برای تغییر ساخت موجود روی به آشکار شدن می‌نهند. پس از مدتی، افرادی که از پایگاه‌های خود ناراضی‌اند، به تدریج به یکدیگر می‌پیوندند و اعتراضات خیابانی را به وجود می‌آورند. لذا، حکومت از سرکوب به وسیله نیروهای ارتش، برای حفظ یا حمایت از نظم و وضعیت موجود بهره می‌برد. در این صورت، اگر ضعف سران حاکم بر استفاده از ابزار قوه قهریه و نیز با کناره‌گیری نیروهای ارتش همراه باشد، به انقلاب منجر خواهد شد. از نگاه جانسون، عوامل شتاب‌زا^۱ آن‌هایی هستند که با ظاهر ساختن ناتوانی نخبگان در حفظ انحصار خود بر قوه‌ی قهریه، بروز انقلاب را ممکن می‌سازند. وی به عواملی شتاب‌زا می‌گوید که مستقیماً بر قوای مسلح حکومت تأثیر می‌گذارند و استحکام نیروهای نظامی را می‌گسلند؛ یعنی عوامل دارای تأثیر منفی بر انضباط، سازمان‌دهی، ترکیب و وفاداری نظامیان (ملکووتیان، ۱۳۹۰: ۱۲۳). در نگاه چارلز تیلی نیز ارتش و قوه قهریه نقش برجسته‌ای در فرایند انقلاب دارد. وی معتقد است که ناخرسندی و کشمکش از اجزای اصلی زندگی سیاسی هستند، ولی فقط هنگامی امکان بروز انقلاب وجود دارد که مخالفان به منابع مورد نیاز و لازم برای به چالش کشیدن رژیم حاکم دسترسی داشته باشند. به نظر تیلی در وضعیت انقلابی^۲

1 Accelerators

2 Revolutionary Situation

وجود چهار عامل سیاسی الزامی است: ۱. ظهور مدعیان یا ائتلاف‌هایی از مدعیان قدرت که ادعاهایی را در خصوص کنترل حکومت، که در حال حاضر به وسیله اعضای جامعه سیاسی اداره می‌شود، اقامه می‌کنند؛ ۲. تعهد بخش قابل ملاحظه‌ای از پیروان به این ادعاها؛ ۳. عدم تمایل یا ناتوانی عوامل حکومت برای سرکوب ائتلاف جدید یا سست نمودن تعهد پیروان به ادعاهای این ائتلاف؛ ۴. تشکیل ائتلاف‌هایی میان اعضای جامعه سیاسی و مدعیانی که ادعاهایی جدید را مطرح ساختند. تیلی نتایج انقلابی^۱ را نیز نتیجه چهار شرط می‌داند: ۱. مردم جامعه به دشمنی با حکومت روی می‌آورند؛ ۲. ائتلاف‌های انقلابی دارای نیروهای نظامی می‌شوند؛ ۳. نیروهای نظامی حکومت بی‌طرفی خود را اعلام و یا به معترضین ملحق می‌شوند؛ و ۴. اعضای ائتلاف‌های انقلابی، قدرت دستگاه حکومتی را در اختیار می‌گیرند و بر نهادهای حکومتی تسلط می‌یابند (تیلی، ۱۳۸۵: ۸۳-۸۱). از این‌رو، جانسون و تیلی در نظریات خود تأکید را بر ارتش و نقش آن در پیروزی یا شکست انقلاب می‌دانند. یعنی اگر وحدت و وفاداری نیروهای نظامی حفظ گردد و رژیم سیاسی کنترل کامل آن را در اختیار داشته باشد، آن رژیم را خطر واژگونی از طریق انقلاب تهدید نمی‌کند. اما رژیمی که به ناتوانی و ضعف نیروهای مسلح مبتلا باشد و از بی‌طرفی یا حمایت ارتش، با معترضین مواجه شود، شدیداً در معرض انقلاب قرار دارد.

هر از گاهی مطالبی درباره ماهیت خیزش‌های عربی ارائه می‌شود. از نظر عده‌ای، اتفاقاتی که در خاورمیانه عربی روی داده، انقلاب است و از نظر عده‌ای دیگر، اعتراض عمومی و یا حتی شورش. بدیهی است که اطلاق هرگونه عنوانی به این وقایع، بستگی به تعریفی دارد که از انقلاب، خیزش و یا شورش مطرح می‌شود. معمولاً اندیشمندان در خصوص مختصات آن چه انقلاب خوانده شده، توافق نداشته‌اند. کلمه انقلاب در پهنه علوم انسانی و اجتماعی، به دو معنا مورد استفاده قرار می‌گیرد: یکی به معنای تحول سریع، شدید و بنیادین که بر اثر طغیان عموم مردم در اوضاع و احوال سیاسی جامعه روی می‌دهد و در نتیجه، یک نظام سیاسی، حقوقی و اقتصادی جای خود را به نظام دیگری می‌دهد؛ و دیگری، به معنای تحول شدید و ریشه‌ای و غیرسیاسی که به آرامی و بدون خشونت صورت می‌گیرد، مانند انقلاب علمی، صنعتی و فرهنگی. وجه مشترک دو معنای لفظ انقلاب، همان تحول شدید، اساسی و کلی است (گیدنز، ۱۳۸۶: ۶۶۰). از نگاه هانتینگتون^۲، جوهر سیاسی انقلاب، گسترش شتابان آگاهی سیاسی و تحرک سریع گروه‌های تازه به صحنه سیاست است. معیار موفقیت یک انقلاب، اقتدار و استواری نهادهایی است که خود انقلاب پدیدشان می‌آورد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۳۸۸-۳۸۵). اگر شورش

1 Revolutionary Outcomes

2 Huntington

در راستای انقلاب باشد، دارای رهبر خواهد بود که در این صورت، شورش مقدمه حرکت انقلابی قرار می‌گیرد (Zagorski, 2009: 40). قیام، شورشی اجتماعی و اعتراض خشونت‌آمیز اقلاری از جامعه نسبت به وضعیت موجود است. این اعتراض‌ها معمولاً فاقد جنبه ملی است و طرحی برای آینده ندارد. شورشی‌ها و قیام‌کننده‌ها تنها می‌خواهند کاستی‌ها، مشکلات و عوامل آن را از میان بردارند. لذا، در غالب موارد، در شکل تقاضا برای رعایت قانون اساسی و اعاده امتیازات گروه‌های اجتماعی خاص ظاهر می‌شود (علی‌بابایی، ۱۳۶۹: ۶۲). تحولات اخیر خاورمیانه شالوده‌ای از عوامل مختلف بوده‌اند که برخی از آن‌ها، همچون تحولات تونس، بحرین و مصر در سال ۲۰۱۱ از ویژگی‌های انقلابی برخوردار هستند. از این‌رو، عده‌ای بر این عقیده‌اند که این اتفاقات را باید انقلاب نامید، زیرا اغلب ویژگی‌های انقلاب - همچون ایدئولوژی، بسیج عمومی، سرعت وقوع و تسری بالا به سایر کشورها - را دارا هستند و تنها در دو موضوع رهبری و میزان خشونت از مفهوم مرسوم انقلاب متمایزند. لذا، این نویسندگان ضرورت ارائه تعریفی جدید از انقلاب را مفروض می‌دارند. بر این اساس، تحولات تونس، بحرین و مصر نیز نوع دیگری از انقلاب هستند که در آن به جای رهبری یک فرد، رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی نقش ایفا می‌کنند. از نظر این گروه، می‌توان با تغییرات جزئی در مفهوم خاص انقلاب، آن را از قابلیت تسری به این تحولات جدید برخوردار ساخت. بعضی دیگر از نویسندگان، برای خطاب کردن این تحولات از واژه خیزش بهره برده‌اند. در این نوع تحول، برخی از ویژگی‌های اساسی درون مفهوم انقلاب، همچون رهبری کاریزماتیک، جای خود را به ابزارهای ارتباط جمعی و شبکه‌های اجتماعی داده است. همچنین نباید خیزش را با شورش یکی دانست، چراکه در خیزش عنصر اراده، بسیج عمومی و هدف وجود دارد، ولی شورش صرفاً اعتراضی است که با هدف و آرمان همراه نیست (بغیری، ۱۳۹۳: ۳۲-۳۳).

۳. دلایل وقوع انقلاب‌های عربی

جک گلدستون با این‌که تشابه‌هایی میان رویدادهای اخیر خاورمیانه‌ی عربی با آن‌چه در اروپا در سال ۱۸۴۸ و نیز در شرق اروپا و اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۸۹ افتاد می‌بیند، بر این باور است که تفاوت‌های مهمی هم وجود دارد. انقلاب‌های ۱۸۴۸ به دنبال براندازی پادشاهی‌های سنتی^۱ بودند و در سال ۱۹۸۹ نیز هدف‌شان سرنگونی دولت‌های کمونیستی بود. حال آن‌که آن‌چه به گلدستون انقلابات ۲۰۱۱ می‌خواند، علیه دیکتاتوری سلطانی^۲ بوده است. رژیم سلطانی هنگامی به

1 Traditional Monarchies
2 Sultanistic Dictatorship

وجود می‌آید که یک رهبر ملی قدرت شخصی خود را از روش نهادهای رسمی گسترش می‌دهد. دیکتاتورهای سلطانی به ایدئولوژی متوسل نمی‌شوند و هدفی جز حفظ اقتدار خود ندارند. آن‌ها ممکن است بعضی از روش‌های رسمی دموکراسی مانند انتخابات، احزاب سیاسی و قانون اساسی را حفظ کنند. ولی در حقیقت، آن‌ها با انتصاب حامیان و طرفداران مطیع در مناصب کلیدی و گاهی با اعلام حالت اضطراری، که معمولاً با ترس از دشمنان خارجی یا داخلی توجیه می‌شود، بالاتر از همه کس و همه چیز حکم می‌رانند. سلطان‌ها به‌طور معمول از انتصاب جانشین اجتناب می‌ورزند. حضور رژیم‌هایی از این دست، به باور گلدستون وجه اشتراک تحولات اخیر خاورمیانه عربی است (Goldstone, 2011: 8-11). لذا در تبیین دلایل وقوع انقلاب‌های عربی شناخت نوع حکومت‌های سابق ضروری است. معمولاً این حکومت‌ها را در شکل معنای پاتریمونیالیسم^۱ و یا نئوپاتریمونیالیسم^۲ مورد تعریف و ارزیابی قرار داده‌اند. ماکس وبر، پاتریمونیالیسم را گونه‌ای از حاکمیت سیاسی می‌داند که در آن یک خاندان شاهی، با دستگاه عریض و طویل اداری و کاربرد زور اعمال قدرت می‌کند. وبر، پاتریمونیالیسم یا سلطه موروثی را بیش‌تر برای کشورهای خاورمیانه مطرح می‌کند. به‌طور کلی، ویژگی‌های ذیل را می‌توان برای نظام‌های نئوپاتریمونیالیسم برشمرد: تمرکز قدرت در فرمان‌روا، اندک بودن نهادمندی سیاسی، انحصار سیاسی، رسمی نبودن مناسبات، پشت‌گرمی به ارتش و نیروهای امنیتی، دیوان‌سالاری، پیروی از سیاست ایجاد پراکندگی و تنش میان هواداران و مخالفان، ارتباط ظاهری با مذهب و مراجع مذهبی برای به‌دست آوردن مشروعیت، وجود نهادهای به‌ظاهر دموکراتیک، نظام اقتصادی غیرشفاف، خویشاوندگرایی، رفیق‌بازی، دادن پاداش و امتیاز برای به‌دست آوردن وفاداری، پشت‌گرمی به نیروهای خارجی و آسیب‌پذیر بودن دولت در برابر نیروهای اجتماعی. در آن دسته از کشورهای خاورمیانه عربی که به تازگی دست‌خوش انقلاب شده‌اند یا زبانه کشیدن انقلاب در برخی دیگر از آن‌ها محتمل است، ستیز با نخبگان، شورش‌های مردمی و فشارهای بیرونی دست‌به‌دست هم داده و رویدادها را رقم زده است (رهبری، ۱۳۹۱: ۲۳-۲۲). فرانسیس فوکویاما در توضیح دلایل وقوع انقلاب‌های عربی، با اشاره به پیامدهای توسعه اقتصادی و اجتماعی، به شکاف ایجاد شده میان امیدها و انتظارات مردمان بسیج شده‌ای که به لحاظ اقتصادی محروم، ولی تحصیل کرده هستند و سیستم سیاسی که ساز و کار نهادمند مشارکت سیاسی را برای مردم مهیا نکرده است، می‌پردازد. هر دو کشور تونس و مصر ده‌ها هزار فارغ‌التحصیل دانشگاهی بدون آینده‌ای مشخص و توزیع ناعادلانه درآمد داشته‌اند. در حقیقت،

درآمدها در شکلی بی‌تناسب، نصیب گروه کوچکی از وابستگان سیاسی شده است (Fukuyama,

1 Patrimonialism

2 Neopatrimonialism

(7-8: 2011). وقوع انقلاب از نظر چالمرز جانسون، شاخصی برای ناتوانی در انجام کارکرد و حفظ اجتماع و تعادل در جوامع است. هنگامی که ارزش‌ها و ویژگی مشترک اکثریت جمعیت نباشند، نظام اجتماعی کژکار کرد خواهد شد. تعریف جانسون با تأکید بر اهداف انقلاب مشتمل بر تغییر حکومت، تغییر رژیم یا تغییر جامعه، در انطباق با رویدادهای جهان عرب، نقاط اشتراک و افتراقی دارد. در این کشورها هرچند غالباً شروع اعتراضات در دایره مطالبه اصلاحات می‌گنجید، اما در مراحل بعد و به تدریج، از محدوده اصلاحات فراتر رفت و اهدافی چون تغییر حکومت و بعضاً تغییر رژیم را مورد پیگیری قرار داد. با وجود این، تغییر جامعه چیزی نبود که به مثابه هدفی مشخص و به‌طور عام از سوی معترضین عنوان شود (هادیان، ۱۳۹۱: ۲۱۹-۲۱۸). شیوه رفتار نیروهای ارتش با انقلابیون برای روند و جهت‌گیری انقلاب بسیار مهم است. اگر آن‌ها به‌طور مؤثر از نظام حاکم پشتیبانی کنند، اعتراضات مردمی به تدریج قلع و قمع شده و به شکست انقلابیون منجر می‌شود. وقایع پانصد ساله اروپا (۱۹۹۲-۱۴۹۲)، خاطر نشان می‌کند که مبارزه طلبان قدرت مستقر که منابع لازم برای تغییر قدرت نداشته‌اند، هنگامی که قدرت حکومت بر آن‌ها غلبه یافته بیش‌تر فقط موجب ایجاد وضعیت‌های انقلابی شده‌اند و هیچ گروهی زمانی که از طرف نیروهای نظامی مقتدری حمایت نشده، نتوانسته است پایه‌های حاکمیت را از هم فرو ریزد (تیلی، ۱۳۸۳: ۴۱۴). به نظر جانسون، انقلاب در اثر پیدایی سه عامل متوالی به وقوع می‌پیوندد: ۱. از دست رفتن تعادل میان ارزش‌ها و محیط؛ ۲. انعطاف‌ناپذیری نخبگان حکومتی؛ ۳. عوامل تصادفی که باعث تزلزل نیروهای نظامی می‌شوند (ملکوئیان و دیگران، ۱۳۹۱: ۳۳۸). به عبارتی، این عوامل، فشارهایی هستند که می‌توانند در جامعه‌ای که دچار رکود قدرت و ضعف اعتبار شده است، حرکت انقلابی را سرعت بخشند. لذا با اثرگذاری و گسستن ثبات نیروهای ارتش، این تصور را در میان مخالفان پدید می‌آورند که شانس پیروزی بر نیروهای مسلح را به‌دست آورده‌اند (توحیدیان، ۱۳۷۰: ۲۱۵). از دیدگاه جانسون، عواملی که باعث بروز این عدم‌کارایی در دستگاه ارتش می‌شوند، عبارت‌اند از: ۱. تماس‌های دوستانه اعضای ارتش با عامه مردم؛ ۲. شرایط نامطلوب خدمتی یا درگیری فرماندهان؛ ۳. مجادله فرماندهان بر سر نحوه مواجهه با عدم تعادل؛ ۴. عدم قاطعیت نخبگان حکومتی؛ ۵. شکست در جنگ (ملکوئیان، ۱۳۹۰: ۱۲۴). چارلز تیلی نیز تصریح می‌کند که مهار نیروهای ارتش در پیروزی یا شکست انقلابیون تأثیر مهمی دارد. هرچند فرار ارتشیان عامل کافی برای موفقیت معترضین به‌شمار نمی‌آید، ولی اگر حکومت قادر باشد بعد از آرام شدن وضعیت انقلابی به درستی مهار ارتشیان را به‌دست بگیرد، آن‌گاه انقلابی روی نخواهد داد (تیلی، ۱۳۸۵: ۳۰۸-۳۰۷). بدین ترتیب، امکان وقوع انقلاب وقتی شدت می‌گیرد که نظامیان در مواجهه با معترضین ناتوانی و نقصان خود

را ظاهر سازند، اما چنانچه نظامیان وظیفه خود را به درستی ایفا کنند، خیزش‌ها و انقلاب‌ها پیروز نمی‌شوند. از این‌رو، وقوع انقلاب‌های عربی و پیروزی معترضین معمولاً با تضعیف و یا کناره‌گیری ارتش در پشتیبانی از رژیم حاکم همراه بوده است. در مجموع، گرچه وجود حکومت‌های تک‌سالار و خودکامه، شخصی بودن قدرت و عدم گردش نخبگان، نبود ساختارهای مشارکتی، تبعیض و نبود عدالت اجتماعی، فقر و فساد اقتصادی و سیاسی، کهنگی و ناهم‌خوانی ساخت سیاسی با روزگار کنونی و وجود شبکه‌های اجتماعی از جمله دلایل وقوع انقلاب‌های عربی است، اما با توجه به نظرات تیلی و جانسون، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان رویکرد و نقش بنیادین ارتش و نیروهای نظامی را در موفقیت یا شکست انقلاب‌های عربی نادیده گرفت.

۴. تأثیر ارتش در پیروزی یا شکست انقلاب‌های عربی

در برخی کشورهای عربی، رژیم توسط افسر سابق ارتش که در طول زمان تبدیل به سیاست‌مداری مدنی شده است، ریاست می‌شود. در این رژیم‌ها، ارتش دارای قدرت و توا است و به‌صورت پشت پرده و معمولاً از راه کانال‌های غیررسمی، اعمال نفوذ می‌کند. مصر، الجزایر و سوریه از این دست رژیم‌ها هستند. پادشاهی‌های وابسته به قبیله در کشورهای نفت‌خیز حوزه خلیج فارس، مراکش و اردن به چشم می‌خورد. در این رژیم‌ها، بقای رژیم به نیروهایی که از قبایل گرفته شده‌اند و یا مزدوران خارجی بستگی دارد. در مورد بحرین، عمان و قطر این وابستگی به مزدوران خارجی چشم‌گیر است. در پادشاهی‌های بزرگ‌تر مانند عربستان سعودی و مراکش، از نیروهای وفادار قبیله‌ای برای موازنه‌سازی و کنترل ارتش استفاده می‌شود. در رژیم‌های دارای نظامیان دوگانه، نیروهای نظامی نه بر وفاداری‌های قبیله‌ای، بلکه بر یک ایدئولوژی مبتنی هستند. در عراق دوران صدام و لیبی تحت حکم‌رانی قذافی، یک نیروی نظامی به موازات ارتش حرفه‌ای ملی وجود داشت که وظیفه آن حراست از رژیم در برابر تهدیدات داخلی از جمله ارتش‌های ملی بود. برخلاف ارتش‌های ملی، این نیروها بسیار ایدئولوژیک هستند و قرائت رسمی دولتی به‌صورت مستمر به آن‌ها القاء می‌شود (Kamrava, 2000: 72-75). هرچند حکام نئوپاتریمونیال خاورمیانه عربی از شیوه‌ها و ابزارهایی برای کنترل ارتش‌های خود استفاده کردند، ولی نمونه کشورهای مصر، تونس و لیبی نشان داد که این اقدامات در پاره‌ای از زمان مؤثر نبوده است. البته چنین شیوه‌ها و ابزارهایی، اثربخشی خود را در کشورهای بحرین، سوریه و ... گذاشته است. لذا، در نتیجه هریک از خیزش‌ها و انقلاب‌های عربی، ارتش‌ها تأثیر به‌سزایی داشتند. مصر و تونس، دو

کشوری هستند که در آن‌ها ارتش دست به برآوردی راهبردی زد و تصمیم گرفت در کنار انقلاب باشد. هم ارتش مصر و هم ارتش تونس نسبتاً حرفه‌ای هستند و در جریان خیزش‌های مردمی در این دو کشور، ارتش به‌عنوان نهاد شخصی و خصوصی رژیم حاکم عمل نکرد. سران ارتش در هر دو ملت، پی بردند که نهادهاشان می‌تواند نقش مهمی را تحت رژیم‌های جدید اجرا کند و بنابراین، نشان دادند که مایل هستند ریسک رها کردن گارد قدیمی را بپذیرند. از این‌رو، ارتش گرچه در کشورهای عربی جزئی از دستگاه سرکوب‌گر حکومتی و آخرین تیر ترکش قدرت حاکم است، اما در تونس و مصر شاهد بودیم که با گذشت چند روز از تظاهرات مستمر مردم، ارتش حساب خود را از نیروهای امنیتی جدا کرد و بر مشروعیت خواسته‌های تظاهرکنندگان صحنه گذاشت و سرانجام فرمانده‌ای را که به قدرت رسانده بود و قرار بود به فرمان او عمل کند، رها کرد. به این ترتیب، حکومت‌های حسنی مبارک و بن‌علی ساقط شدند. در لیبی، نیروهای نظامی در مواجهه با اعتراضات مردمی دچار انشعاب شدند. واحدهای تحت رهبری خانواده‌های حاکم از رژیم‌شان حمایت کردند، در حالی که دیگر واحدها به مخالفان پیوسته و در کنار آن‌ها قرار گرفته‌اند. لذا، جنگ داخلی اتفاق افتاد و معترضین با پشتیبانی ناتو به برتری رسیدند. در سوریه، ارتش با وجود جدا شدن و خروج جمعی از افسران و سربازان و رفتن آن‌ها به جبهه مخالفان، توانست انسجام خود را نگه دارد و به جنگ با مخالفان برخیزد. در یمن، بخشی از ارتش در کنار حکومت ماند، چون که رهبران ارتش از خانواده و نزدیکان حاکم بودند و از این‌رو منافع سازمانی آن‌ها در پشتیبانی از رژیم بود. البته در حال حاضر، حوثی‌ها صنعا و بیش‌تر استان‌های شمالی یمن را در کنترل دارند و نیروهای دولت منصور هادی هم شهر عدن و قسمت‌های دیگری از یمن را در دست دارند. در بحرین نیز حکومت توانست حمایت ارتش را حفظ کند.

۱-۴. تونس

خیزش‌ها و انقلاب‌های جهان عرب، با اعتراضات تونس شروع شد و سپس به سایر کشورهای منطقه خاورمیانه عربی سرایت کرد. هنگامی که جوانی به نام محمد بوعزیزی در شهر دورافتاده^۱ سیدی بوزید، در اعتراض به مصادره گاری و سبزیجاتی که تنها منبع درآمدش بود، در ملأ عام خود را به آتش کشید، خودسوزی وی مانند جرقه‌ای بود که آتش به بنیان دیکتاتوری زین‌العابدین بن‌علی زد. از همان روز، تظاهرات در این شهر حاشیه‌ای آغاز شد و به تدریج به

دیگر شهرها و در نتیجه به پایتخت رسید. واکنش دولت به موج اعتراضات به دو طریق بروز کرد. رژیم بن‌علی ابتدا همچون گذشته از نیروهای امنیتی و اطلاعاتی برای سرکوب انقلابیون استفاده کرد. ولی اعتراضات مردمی نه تنها متوقف نشد، بلکه بر گستره و شدت آن افزوده شد. در نهایت، بن‌علی از ارتش تونس خواست برای حمایت از مؤسسات و نهادهای دولتی و در واقع مشارکت در سرکوب مردم، به خیابان‌ها بیاید. بن‌علی با فراخواندن ارتش به خیابان‌ها کمک فراوانی به پیروزی انقلاب کرد. چون ارتش تونس نه تنها دست به سرکوب معترضان نزد، بلکه در موارد بسیاری نقش حائل بین معترضان و نیروهای امنیتی را ایفا کرد و لذا مانع سرکوب معترضان از سوی این نیروها شد. بن‌علی پس از آن که در آرام کردن فضا موفق نشد، بر دیدار با فرمانده ارتش اصرار ورزید. وی از فرمانده ارتش خواست یا به سرکوب معترضان بپردازد و یا استعفا کند، اما وی این درخواست بن‌علی را نپذیرفت. سرانجام ژنرال رشید عمار، فرمانده ارتش تونس، به انقلابیون ملحق شد و از بن‌علی خواست تا از حکومت کناره‌گیری کند (Anderson, 2011). در این زمان، هزاران پلیس در تظاهرات بر ضد بن‌علی به معترضین پیوستند تا اعمال سرکوب‌گرانه آن‌ها بر ضد مردم مورد بخشش قرار گیرد (Daily Mail, January 24, 2011). فردای همان روز بود که ژنرال رشید عمار آشکارا اظهار کرد که به انقلابیون پیوسته و می‌خواهد از انقلاب حمایت کند (Aljazeera, January 26, 2011). ارتش تونس به‌خاطر دلایلی، چندان رغبتی در دفاع از قدرت بن‌علی نداشت. علاوه بر آن، فساد خانواده رژیم باعث رنجش ارتشیان از حکومت شد. بن‌علی بعد از این که به حکومت رسید، ارتش را کوچک کرد تا قشر نظامی در امور سیاسی دخالت نکند. ارتش تونس تضعیف شد و تعداد آن به ۳۰ هزار نفر هم نمی‌رسید. همین نفرت اندک نیز باعث می‌شد تا نیروی نظامی به نسبت نیروهای دیگر کوچک بوده و بیش از این که تأثیرگذار باشد، تأثیر بپذیرد. این خود یکی از عوامل عدم جانب‌داری ارتش از رژیم بن‌علی بود. از این‌رو، ارتش در مسائل داخلی کم‌ترین نقشی نداشت. این همان شیوه‌ای بود که ناپلئون برای مواجهه با کودتا به‌وجود آورده بود. زین‌العابدین بن‌علی، ارتش را در دسته‌های نظامی تقسیم کرد تا در امور عمومی مانند فقرزدایی و امثال آن به کار گرفته شوند (Anderson, 2011). استمرار وجود بن‌علی در رأس قدرت، به مفهوم استمرار وجود ارتش در حاشیه ساخت سیاسی تونس بود و بنابراین، ارتش با اقدام به جانب‌داری از انقلابیون، امیدوار بود تا در سیاست جدید موقعیت بهتری را کسب کند (Goldstone, 2011). در حقیقت، ارتش تونس برای کنترل اوضاع و جلوگیری از فروپاشی کامل رژیم حکومتی، بن‌علی را قربانی کرد؛ چون ارتش از جایگزین‌های احتمالی پس از سقوط کامل رژیم بیم‌ناک بود، لذا وارد عمل شد

و خود را حامی انقلاب نامید تا از موج سواری رادیکال‌ها پیش‌گیری کند. این امر به دو شکل صورت گرفت: ابتدا ارتش با عدم سرکوب مردم و حمایت از آن‌ها اعتبار و محبوبیت قابل توجهی به دست آورد و دوم، با قربانی کردن بن‌علی خود را در صف مردم و انقلاب قرار داد.

۲-۴. مصر

نظامیان در مصر مجموعه نیروهای شاغل در ارتش، پلیس و نهادهای امنیتی-اطلاعاتی هستند که به واسطه ساخت سلسله‌مراتبی (فرمانده-فرمانبر)، تجربه کنترل جامعه و نیز دسترسی به سلاح و سایر ابزارهای کنترلی نظیر شنود و تعقیب و تهدید، موقعیت ممتازی دارند (ساجدی و رنجبر، ۱۳۹۴: ۶۳). روش سیاست‌زدایی از ارتش، در دوره حسنی مبارک به بالاترین درجه خود رسید و ارتش مصر به نهادی حرفه‌ای، مستقل از نظر مالی و به ظاهر غیرسیاسی مبدل شد. ارتشیان با کناره‌گیری از دخالت‌های مستقیم در سیاست، در سه عرصه اجتماعی، امنیت ملی و اقتصاد، تأمین منافع خود را حفظ کردند. لذا برای جبران کاهش دخالت نظامیان در سیاست، نقش اقتصادی آن‌ها آگاهانه گسترش یافت و بسیاری از صنایع به ارتش محول شد. همچنین در طول سومین دهه ریاست جمهوری مبارک، نخبگان اقتصادی که اینک بخش عمده اقتصاد مصر را به انحصار خود درآورده بودند، به‌طور وسیع به پلیس و نیروهای امنیتی اتکا کردند (McMahon, 2013: 166). در حال حاضر، ارتش مصر بزرگ‌ترین ارتش عربی است و به‌خاطر پیشینه جنگ با اسرائیل و اجرای کنترل امنیتی در دفاع از مرزها، کانال سوئز و ... از جایگاه ویژه‌ای بهره‌مند است. این ارتش به‌واسطه همین اعتبار، بسیاری از فرصت‌های تجاری-اقتصادی را به خود اختصاص داده است، به‌طوری که عضویت در ارتش، افراد را بی‌درنگ به صف طبقه متوسط و بالاتر می‌کشاند (ساجدی و رنجبر، ۱۳۹۴: ۶۳). ارتباط ارتش با جامعه مصر نیز بسیار نزدیک بوده و ارتش از راه فراخوان‌های خدمت وظیفه عمومی و سربازگیری‌های گسترده، پیوند خود را با مردم حفظ کرده است. ارتش مصر توانست در روزهای ابتدایی اعتراض‌ها، تأثیر خود را برای برطرف کردن خلأ امنیتی در خیابان‌ها به مبارک بقبولاند، ولی زمانی که نیروهای ضدشورش در میدان التحریر قاهره به تظاهرکنندگان آتش گشودند، بی‌طرف ماند و در نهایت هم تصمیم گرفت از رژیم مبارک جدا و سیستم را حفظ کند. با سقوط حسنی مبارک و تشکیل شورای انتقالی نظامیان، آنان سه هدف را پیگیری کردند: تضمین وجهه مثبت ارتش در جامعه، حفظ کشور از خطر جنگ‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و نیز فراهم کردن موقعیت‌های اقتصادی. از این‌رو، ارتش در زمان انتقالی سعی کرد مردم در خیابان‌ها

تجمع نکنند تا بدین ترتیب بتواند با ایجاد ثبات و امنیت در کشور، اهداف خود را پی بگیرد (Revkin, 2011: 22-25). ارتش مصر پس از این که رسماً اعلام بی‌طرفی کرد، سعی خود را بر محافظت از مکان‌های تاریخی و عمومی قرار داد تا از دست‌برد سارقین جلوگیری شود. فرمانده ارتش به‌طور صریح، اظهار کرده بود که به سوی معترضین شلیک نخواهد کرد. همچنین ژنرال طنطاوی، وزیر دفاع، گفت که ارتش از قوه قهریه علیه شهروندان استفاده نخواهد کرد. ارتش به خواسته‌های مردم احترام می‌گذارد و به وظیفه‌اش در حمایت از حرکت انقلابی ملت آگاه است و از آزادی بیان و گفت‌وگو از روش صلح‌آمیز برای هر یک از شهروندان جانب‌داری می‌کند (Shukrallah, July 8, 2011). در یک تقسیم‌بندی کلی، ارتش مصر از آغاز درگیری‌ها و اعتراضات تا کناره‌گیری رسمی حسنی مبارک، به‌ترتیب دو گونه بازیگری «مدیریت بحران» و «مدیریت سیاسی» را به نمایش گذاشت. در طول تظاهرات، ارتش نقشی مبهم را ایفا کرد. گرچه در برخی موارد، به‌نفع مردم موضع گرفت، اما در عین حال بخشی از بدنه حکومت باقی ماند. در واقع، ارتش در هر دو سنگر رژیم و مخالفان حضور داشت. در مرحله بعد که تا تحویل قدرت اجرایی به دولت منتخب مردمی به طول انجامید، ارتش مدیریت سیاسی کشور را با قانع ساختن مبارک به کناره‌گیری از قدرت آغاز کرد (سلطانی‌نژاد و سازمند، ۱۳۹۲: ۱۱۵-۱۱۴). بنابراین، رویکرد ارتش در هنگام بروز اعتراض‌های مردم و سرنگونی رژیم مبارک بسیار مهم بوده است. هرچند ارتش مصر در دوران انقلاب با اظهار بی‌طرفی و حتی حمایت از معترضین و بعد از آن نیز به‌عنوان میانجی توانست نقش خود را انجام دهد، اما در آخر ارتش اردو کشی‌های خیابانی موافقان و مخالفان مرسى را غنیمت شمرد و به بهانه امنیت و رفع مشکلات اقتصادی، رئیس‌جمهوری قانونی را عزل و زندانی کرده و بار دیگر زمام امور را به‌دست گرفت.

۳-۴. لیبی

پیروزی مردم مصر در کنار زدن حسنی مبارک از قدرت، انگیزه ملت لیبی را برای قیام در برابر دیکتاتور آن کشور افزایش داد. با اوج‌گیری قیام در لیبی، تجمعات مردم بلافاصله از سوی نیروهای امنیتی و نظامی سرکوب شد. قذافی که از گستردگی و سرعت اعتراض‌ها به وحشت افتاده بود، از هواپیماهای جنگی برای برخورد با معترضین استفاده کرد. ولی این بار، مردم و قبایل لیبی به اعتراضات خود ادامه دادند و ادامه تظاهرات گسترده مخالفان موجب آزادی شهر بنغازی ظرف ده روز و افتادن سلاح به‌دست مردم و مخالفان حکومت در بخش بزرگی از شرق کشور شد. از این پس، جنگ مسلحانه داخلی در کشور آغاز شد (علایی، مهر

۱۳۹۱). در ابتدای دهه ۹۰، قذافی ارتش لیبی را قبیله‌ای کرد؛ به این معنا که همه افسرانی را که از قبیله خودش بودند، حتی افرادی که درس نخوانده بودند و درجه گروهبانی داشتند، به آن‌ها درجه سرگردی و سرهنگی داد و آن‌ها را بر ارتش مسلط کرد. این شرایط، در بدنه ارتش ناخرسندی به وجود آورد. در این جا بود که قذافی آمیزه‌ای از ارتش، پلیس و نیروهای امنیتی را با هم دیگر آمیخت و نیروی ویژه‌ای را برای پشتیبانی از رژیم خود ایجاد کرد. در لیبی، پس از به کارگیری ارتش توسط قذافی جهت سرکوب مردم، تعدادی از واحدهای ارتش به ویژه در بنغازی، از قذافی جدا شدند. در نخستین روزهای سرکوب خونین به امر قذافی، چندین مورد ترک خدمت ثبت شد و مرد قدرت مند ارتش، ژنرال ابوبکر یونس جابر، در خانه‌اش تحت نظر قرار گرفت. تقویت سیستم امنیتی که از واحدهای ویژه وفادار به قذافی تشکیل شده بود و همچنین استفاده از مزدوران آفریقایی، تأکیدی بر این مدعا بود که دیکتاتورها فقط به مردم‌شان بی‌اعتماد نیستند، این بی‌اعتمادی شامل ارتش نیز می‌شود. چنین است که در لیبی با مداخله ارتش ناتو، ساختار ارتش لیبی از هم پاشید و بسیاری از تجهیزات سنگین آن بمباران و منهدم شد (علایی، خرداد ۱۳۹۱). بحران لیبی از بدو شروع تا پایان آن، با واکنش سریع و قاطع شورای امنیت مواجه شد. به فاصله کوتاه پس از این واقعه، شورای حقوق بشر سازمان ملل اقدام به تشکیل یک اجلاس فوق‌العاده کرد و قطع‌نامه‌ای صادر کرد که اقدامات دولت لیبی در سرکوب خشن تظاهرات مردم را محکوم می‌کرد و از شورای امنیت خواست که در این موضوع مداخله و از کشتار غیرنظامیان جلوگیری کند. قطع‌نامه ۱۹۷۰ شورای امنیت اشاره می‌کند که دولت لیبی موظف است که از شهروندان خود حمایت کند و چون به این وظیفه خود عمل نمی‌کند، جامعه بین‌المللی مسئولیت دارد که در این موضوع وارد شود (دانش یزدی، ۱۳۹۱). لذا این قطع‌نامه، اجازه مداخله نظامی کشورها در لیبی را صادر کرد و حملات هوایی ناتو و دیگر کشورها که جنبه قانونی یافته بود، پشت نیروهای دولتی را شکست و نیروهای مخالف قذافی به تدریج به سمت پایتخت این کشور پیش‌روی و طرابلس را تصرف کردند و در نهایت قذافی فرار کرد و کشته شد. به این ترتیب، پیروزی ارتش نیروهای مخالف، به‌خاطر فرار سربازان و افسران ارتش قذافی و ملحق شدن آن‌ها به مخالفین صورت گرفته بود. علاوه بر آن، نقش ناتو نیز در ناکامی ارتش قذافی بسیار مهم بود.

۴-۴. یمن

با شروع خیزش‌های مردمی در خاورمیانه عربی، یمن نیز دچار تحولات تازه‌ای شد و مردم این کشور با ایجاد یک جنبش مردمی، حکومت علی عبدالله صالح را به چالش کشیدند (Steil, 2011: 69). اکثر جریانات و نیروهای اجتماعی که در اعتراضات ۲۰۱۱ در برابر رژیم عبدالله صالح صف‌آرایی کردند، عبارت‌اند از جنبش جوانان و دانشجویان، حوثی‌ها، مردم جنوب، خاندان پرنفوذ الاحمر و گروه‌هایی از افسران ارتش که از رژیم صالح جدا شدند. لذا، در یمن بخشی از ارتش که وابستگی قبيله‌ای داشت، از علی عبدالله صالح جدا شد و درگیری‌های مسلحانه به وجود آمد. علی عبدالله صالح، فرماندهی و کنترل ارتش را به فرزندان و بستگان نزدیک خود سپرده بود تا وفاداری آن‌ها را تضمین کند. در جریان حرکت‌های مردمی برای سرنگونی صالح، عربستان ابتدا به حمایت از صالح پرداخت و حفظ قدرت وی را با مشت آهنین خواستار شد. ولی با اوج‌گیری اعتراضات و افزایش احتمال ورود آن به عربستان، طرح عربستان بر خروج آبرومندانه صالح از قدرت استوار شد (نجات و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۵۰). با تصمیم شورای همکاری خلیج فارس و حمایت آمریکا، منصور هادی جایگزین علی عبدالله صالح شد، اما به پایان اختلاف میان جریانات مختلف منجر نشد. ناکامی دولت منصور هادی در تقسیم قدرت بین گروه‌های معترض، باعث تشدید تحرکات شیعیان یمنی شد. هم‌زمانی این موضوع با تقویت نیروهای القاعده در جنوب این کشور، سبب افزایش ناآرامی و بی‌ثباتی در یمن شد. تداوم اعتراضات نیروهای انصارالله نسبت به فسادهای حکومتی، وابستگی دولت به غرب و آمریکا و سیاست‌های اقتصادی دولت، موجب پیش‌روی چشم‌گیر نیروهای شیعه شد، تا جایی که دولت و مخالفان توافق‌نامه صلح و مشارکت امضا کردند. براساس این توافق‌نامه، رئیس‌جمهور مکلف به فراهم ساختن زمینه‌های لازم جهت تشکیل دولت وحدت ملی با مشارکت حوثی‌ها شد. اما پس از گذشت مدت کوتاهی، مخالفان اقدامات دولت را ناکافی و نمایشی خوانده و اعتراضات خود را از سر گرفتند. دامنه این نارضایتی‌ها در سال ۲۰۱۴ گسترش بیش‌تری یافت و در نهایت معترضان، صنعا پایتخت یمن را به کنترل خود درآوردند و کاخ ریاست جمهوری را محاصره کردند. مقبولیت بالا و نفوذ چشم‌گیر حوثی‌ها در یمن، نگرانی همسایه شمالی آن‌ها را برانگیخت. از همین‌رو، عربستان در مارس ۲۰۱۵، تهاجم هوایی خود را علیه انصارالله در یمن با ادعای حمایت از منصور هادی، رئیس‌جمهور این کشور، آغاز کرد (نجات و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۴۰-۱۳۹). لذا بحران یمن با جانسینی منصور هادی به‌جای علی عبدالله صالح نه‌تنها بهبود پیدا نکرد، بلکه تشدید نیز شد. به همین خاطر، با اعتراض حوثی‌ها به منصور هادی و کشیده شدن این اعتراضات به پایتخت،

وی مجبور به ترک کشور و فرار به عربستان شد (التیامی نیا و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۷۸). البته به نظر می‌رسد که مهم‌ترین عامل اجماع کشورهای عربی و وحدت موضع در مورد وقایع یمن، نه حمایت از رئیس‌جمهور قانونی که از جانب این ائتلاف ادعا می‌شود، بلکه هم‌آوردی با ایران به‌عنوان رقیبی مذهبی و ژئوپلیتیکی است (احمدی، ۱۳۹۴: ۸۰). در مجموع، متعاقب این تحولات، دولت منصور هادی موفق شد در بعضی مناطق استقرار یافته و دولتی را در عدن مستقر کند (مصلى نژاد، ۱۳۹۴: ۱۱۶). به هر حال، در یمن نقش ارتش در فرآیند خیزش‌های عربی منفی و علیه مردم بوده است و تا حدودی وفاداری خود را به رژیم حفظ کرده است.

۴-۵. سوریه

حافظ اسد، رهبر سابق، پس از کودتا که از سال ۱۹۷۰ تا سال ۲۰۰۰ حکومت کرد، تنها خویشاوندان و دوستان مورد اعتماد خود را که بیش ترشان علوی هستند، در پست‌های حساس و نیرومند قرار داده و از آن‌جا که نیروهای نظامی هم تکیه‌گاه اصلی و هم خطرناک‌ترین تهدید حکومت‌اش بود، توجه زیادی به نیازهای نیروهای مسلح و ارتقای استانداردهای زندگی ارتشیان کرد. ارتش با حفظ چنین وضعیتی، به بشار اسد رسید. به همین خاطر، ارتش در کنار حکومت باقی ماند. تحولات اخیر سوریه قبل از آن‌که امتدادی از خیزش‌های مردمی باشد، معلول معادلات و مناسبات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است که این کشور را به محل رقابت میان این بازیگران تبدیل کرده است. لذا، ناآرامی‌های سوریه متفاوت از خیزش‌های مردمی در خاورمیانه عربی است که در آن هریک از بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی منافع خاص خود را دنبال می‌کنند. در سطح منطقه‌ای، رژیم صهیونیستی، عربستان سعودی و ترکیه طرفدار تغییر وضع موجود و جمهوری اسلامی ایران طرفدار حفظ وضع موجود هستند. در سطح بین‌المللی، ایالات متحده آمریکا، انگلیس و فرانسه طرفدار تغییر وضع موجود و روسیه و چین نیز از موافقان حفظ وضع موجود هستند. پس از اعتراضات و تحولات زیادی که در خاورمیانه عربی روی داد، کم‌کم این اعتراضات و ناآرامی‌ها به سوریه سرایت یافت و گروهی بر ضد بشار اسد قیام کرده و مداخله نیروهای خارجی نیز آتش بحران در سوریه را شعله‌ور کردند (Haran, 2016: 1). در فرآیند اعتراضات، جمعی از سربازان و افسران ارتش نیز فرار کرده و به نیروهای معارض ملحق شدند. نظامیان فراری و جدا شده از ارتش به همراه تعدادی از نیروهای بین‌المللی، تشکیلاتی را با نام ارتش آزاد سوریه تأسیس کردند تا علیه حکومت بشار اسد دست به اقدامات نظامی بزنند. البته فرار از ارتش به اندازه‌ای نبود که انسجام ارتش را برهم زند. ارتش آزاد سوریه و دیگر گروه‌های

مخالف مسلح، به طور فزاینده وارد یک عملیات نظامی پیچیده شده‌اند، به نحوی که قسمت‌هایی از حومه شمال و جنوب شرقی سوریه در اشغال شورشیان قرار گرفت. درگیری میان شورشیان مسلح و نیروهای مردمی و دولت، منجر به رقابت جهت کنترل مراکز قدرت سیاسی و اقتصادی در سوریه شده است و نیز پیش‌روی سریع نیروهای نظامی داعش در اواسط سال ۲۰۱۴، خاک این کشور را به صحنه جنگ تمام عیار داخلی تبدیل کرده است (Adams, 2015: 8). ایالات متحده آمریکا در اوت ۲۰۱۴ با تعدادی از کشورها، ائتلافی برای مقابله با داعش تشکیل داد. عملکرد ائتلاف بین‌المللی علیه داعش نشان‌دهنده این است که حملات نیروهای ائتلاف تنها در پی هدف قرار دادن مواضع داعش نبوده و در برخی موارد علیه مواضع ارتش سوریه بوده است. جنگنده‌های آمریکایی تاکنون به بهانه مبارزه با داعش، بسیاری از زیرساخت‌های اقتصادی سوریه را هدف قرار داده و نابود کرده‌اند. لذا عدم سرکوب داعش، هدف قرار گرفتن زیرساخت‌های دولتی و حمایت مالی و تسلیحاتی داعش از سوی برخی اعضای ائتلاف نشان می‌دهد، شکست داعش هدف این ائتلاف به‌شمار نمی‌رود. روسیه نیز به بهانه مبارزه با تروریسم، مخالفین بشار اسد را مورد حملات هوایی قرار داده که در واقع در پی حفظ و استمرار قدرت بشار اسد است. چین و به خصوص روسیه به عنوان قدرت‌های بزرگ مخالف با ائتلاف آمریکا، رفتاری واکنشی اتخاذ کرده‌اند و درصددند تا با اقدامات مقابله‌جویانه علیه ائتلاف، آن‌ها را از اقدامات نظامی علیه سوریه بازدارند (دهشیری و گلستان، ۱۳۹۵: ۲۶-۲۵). لذا اگر حمایت بین‌المللی از ارتش آزاد سوریه نبود، بدون تردید اوضاع کنترل می‌شد؛ هر چند ارتش قادر به مهار خشونت‌ها بوده است و در ادامه، نیروهای معارض در جنگ با نیروهای دولتی پیروز نبودند. از این‌رو، رویدادهای سوریه با آنچه در تونس و مصر رخ داد، کاملاً متفاوت است؛ زیرا در این دو کشور ارتش خود را جزیی از رئیس‌جمهور نمی‌دانست و خود زمام‌داران را قانع کرد که بهترین شیوه کناره‌گیری است. اما در سوریه، ارتشی که اکثریت آن نیز علوی است، احساس یگانگی عمیقی با بشار اسد دارد. هیأت‌ها و کارگزاران سوری، احساس تعلق عمیقی به حکومت دارند و شمار کناره‌گیری آنان از حکومت و پیوستن به معارضین بسیار اندک است (امینی و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۲). بدین ترتیب، در سوریه ارتش از دولت بشار اسد حمایت کرد و نیز این ارتش در جنگ داخلی سوریه نقش بزرگی را در آرام‌سازی و سرکوب نیروهای معارض برعهده دارد.

۶-۴. بحرین

بحرین نیز یکی دیگر از کشورهایی است که موج ناآرامی‌ها به آن سرایت کرده است. خیزش‌های مردمی این کشور از تاریخ ۱۴ فوریه ۲۰۱۱، شروع شد و همچنان ادامه دارد. بحرین دارای اکثریت شیعه و اقلیت سنی حاکم است. اکثریت ۷۰ درصدی شیعیان این کشور، تقریباً هیچ حضوری در نهادهای پادشاهی و مدیریتی یا تجارت کلان بحرین ندارند. مردم این کشور، در راستای رسیدن به مطالبات مشروع خود دست به تظاهرات گسترده زدند که با سرکوب شدید نیروهای نظامی مواجه شد. در بحرین، از به‌کارگیری نیروهای مزدور برای کنترل ارتش بهره می‌برند. رژیم سنی بحرین خود را در برابر اکثریت شیعه آسیب‌پذیر می‌بیند و از این‌رو، چاره کار را در استفاده از خارجی‌ان (به‌خصوص پاکستانی‌ها) برای تشکیل ارتشی قدرت‌مند و سرکوب‌گر علیه معترضین شیعه یافته است (Dorsey, 2011: 476). هم‌چنین دولت آل خلیفه مناصب نظامی و کلیدی را میان دسته‌ای از افسران وفادار و تحت سلطه خانواده سلطنتی تقسیم کرد. بدین ترتیب، ارتش بحرین در کنار خانواده آل خلیفه باقی ماند و اعتراضات را قلع و قمع کرد. علاوه بر سرکوب خیابانی معترضان به‌وسیله نیروهای حکومتی بحرین، ما حضور نیروهای عربستانی در بحرین را نیز مشاهده می‌کنیم. در این مورد، عربستان با سه هدف عمده به سرکوب خیزش‌های مردمی بحرین به این کشور نیروی نظامی فرستاد: اول، حفظ ثبات منطقه و جلوگیری از اشاعه این بی‌ثباتی و خیزش‌های مردمی به داخل عربستان؛ دوم، این‌که بتواند ضمن حفظ روابط راهبردی با غرب نقش فعال‌تری در منطقه ایفا کند؛ و سوم، جلوگیری از نفوذ احتمالی ایران بر اکثریت شیعه بحرین (Coates Ulrichsen, 2012: 12-13). مداخله نظامی عربستان در بحرین، یکی از مهم‌ترین عواملی است که تا این زمان مانع از به ثمر نشستن انقلاب در کشور بحرین شده است. در ۱۴ مارس ۲۰۱۱، ۲۰۰۰ سرباز شامل ۱۲۰۰ سرباز سعودی که با تانک پشتیبانی می‌شدند و نیز ۸۰۰ سرباز امارات متحده عربی، به دعوت حکومت آل خلیفه، برای سرکوب خونین تظاهرکنندگان به این کشور وارد شدند (حاجی‌یوسفی و شهریار، ۱۳۹۱: ۹). در بحرین، حمایت تمام‌عیار نیروهای نظامی و امنیتی از رژیم حاکم، معترضان را هم از دستیابی به اصلاحات ساختاری و هم از دگرگونی‌های سیاسی-ساختاری ناکام گذاشت. لذا، سرکوب خشن مخالفان توسط نظامیان آل خلیفه و آل سعود، موجب تداوم انجماد سیاسی در این کشور شد.

نتیجه‌گیری

یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌ها و رویکردها در بررسی انقلاب‌های عربی، تأثیر ارتش و ارزیابی نقش و موضع آن است. ارتش به‌منزله ابزار اجرای قدرت و خشونت قانونی، فاقد مسئولیت سیاسی است، ولی در عمل، شاهد دخالت‌های ارتش در سیاست بوده‌ایم. این دخالت به‌ویژه در کشورهای جهان سوم نمود بیش‌تری داشته است. در این رابطه، کشورهای عربی از آن دسته هستند که نظامیان نقش حیاتی در سیاست ایفا کرده‌اند و به کارگزار اصلی سیاسی و اقتصادی تبدیل شده‌اند. هیچ نهادی برای بقای یک دولت بیش از ارتش آن اهمیت ندارد، و هیچ انقلابی در داخل یک دولت نمی‌تواند بدون حمایت یا حداقل عدم مخالفت نیروهای مسلح آن موفق باشد. در واقع، برخورداری از مزیت حمایت ارتش به‌طور قطعی، یک شرط لازم برای موفقیت انقلاب است. با شروع خیزش‌ها و حرکت‌های انقلابی در کشورهای عربی علیه حاکمان نئوپاتریمونیال که مرتب دوره ریاست خود را تمدید می‌کردند، مناسبات ارتش با نیروهای سیاسی و مدنی در خاورمیانه ابعادی تازه یافت؛ به گونه‌ای که یکی از مهم‌ترین دلایل پیروزی یا شکست نیروهای انقلابی در این کشورها را می‌توان نحوه واکنش و میزان مقاومت ارتش دانست. از دیدگاه جانسون و تیلی، تا مادامی که نیروهای ارتش به رژیم حاکم وفادار باشند، به کامیابی انقلاب نمی‌توان امید داشت، اما زمانی که به هر دلیلی وفاداری نیروهای ارتش به رژیم حاکم و رهبران آن کم شود و یا از بین برود، هنگام وقوع انقلاب می‌رسد. با آغاز تحولات خاورمیانه عربی، همان‌گونه که جانسون و تیلی اشاره می‌کنند، به نظر می‌رسد موفقیت یا شکست انقلاب‌های عربی، به دلیل حمایت یا عدم پشتیبانی نیروهای ارتش از رژیم‌های اقتدارگرا بود. به عبارت دیگر، خیزش‌ها در تونس و مصر به انقلاب منجر شد، زیرا ارتش‌ها از حکومت‌های بن‌علی و مبارک حمایت نکردند و به معترضان پیوستند. در لیبی، ارتش به خاطر فرار تعدادی از سربازان و افسران و ملحق شدن آن‌ها به معترضین، دچار انشعاب شد. در ادامه، مخالفان با حمایت ناتو توانستند در جنگ داخلی بر رژیم قذافی غلبه کنند. در یمن، اگرچه فرار از ارتش شکل گرفت، ولی به قدری نبود که شاکله ارتش را برهم زند و بر این اساس، نظامیان توانستند رژیم‌شان را هرچند متزلزل در برابر مخالفان حفظ کنند. البته در نهایت، با تحولات یمن و به دنبال آن، گسترش نفوذ حوثی‌ها و حتی اشغال پایتخت توسط این جریان‌ها، عربستان به واکنش جدی نظامی در پشتیبانی از منصور هادی مبادرت ورزید. در سوریه نیز ارتش با وجود فرار تعدادی از سربازان و افسران و پیوستن آن‌ها به مخالفان، توانسته انسجام خود را حفظ کند و به واسطه حمایت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی

از حکومت بشار اسد توسط روسیه، ایران و حزب الله، به جنگ با معترضین برخیزد. در بحرین، ارتش هم‌چنان به سلطنت آل خلیفه وفادار ماند و با کمک نیروهای نظامی عربستان اعتراضات را سرکوب کردند. تجربه کشورهای درگیر در بحران، آشکار می‌کند حکومت‌هایی که حمایت بدنه اصلی ارتش را نسبت به خود حفظ کنند، توانسته‌اند از بحران عبور کنند. به بیان دیگر، می‌توان گفت که در فرجام هر یک از خیزش‌ها و انقلاب‌های عربی، ارتشیان تأثیر مهم و نقش محوری و برجسته‌ای ایفا کردند. از این‌رو، رویکرد ارتش و نیروهای نظامی در ناکامی انقلاب و یا تسهیل آن بسیار بااهمیت و ممتاز است. این امر غیرقابل انکار است که بخش عمده‌ای از موفقیت حرکت‌های اعتراضی در تونس و مصر به علت عقب‌نشینی ارتش در دفاع از رژیم‌های اقتدارگرا بوده است. هرچند در مصر بعد از مدتی، همین ارتش موجب سرکوب انقلاب شد و دوباره قدرت را به دست گرفت، اما انقلاب تونس به تنها تجربه نسبتاً موفق در جهان عرب تبدیل شده است.



منابع

الف) منابع فارسی

- ابراهیمی پور، حوا؛ مسعودنیا، حسین؛ امام جمعه‌زاده، سیدجواد. (۱۳۹۳). ماهیت‌شناسی تحولات سال ۲۰۱۱ شمال آفریقا؛ به‌مثابه جنبش اجتماعی جدید، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۴، شماره ۳، پاییز، صص ۶۲-۱.
- احمدی، وحیده. (۱۳۹۴). تجاوز عربستان به یمن: اهداف و چشم‌انداز، ماه‌نگار راهبردی دیده‌بان امنیت ملی، شماره‌های ۳۶ و ۳۷، فروردین و اردیبهشت، صص ۸۸-۷۹.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۸۹). ارتش و سیاست، چاپ ششم، تهران: نشر قومس.
- التیامی نیا، رضا؛ باقری دولت‌آبادی، علی؛ نیکفر، جاسب. (۱۳۹۵). بحران یمن: بررسی زمینه‌ها و اهداف مداخلات خارجی عربستان و آمریکا، فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۵، شماره ۱۸، پاییز، صص ۱۹۸-۱۷۱.
- امینی، علی‌اکبر؛ آقاعلیخانی، سعید؛ ابراهیمی، رحمت. (۱۳۹۲). کالبدشناسی بحران سوریه و مداخله آمریکا در آن، پژوهش‌نامه روابط بین‌الملل، سال ۶، شماره ۲۳، پاییز، صص ۷۶-۴۷.
- آدمی، علی؛ یزدان‌پناه، مهدی؛ جهان‌خواه، عادل. (۱۳۹۱). بیداری اسلامی و تغییر رژیم‌های عربی؛ عوامل و زمینه‌ها، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۵، شماره ۵۵، بهار، صص ۷۸-۵۹.
- بغیری، علی. (۱۳۹۳). شناسایی عوامل کلیدی خیزش در خاورمیانه عربی با استفاده از دلفی فازی، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۴، شماره ۴، زمستان، صص ۵۲-۲۹.
- توحیدیان، صالح. (۱۳۷۰). نظریه چالمرز جانسون درباره انقلاب‌ها، تهران: مطالعات شرق‌شناسی.
- تیلی، چارلز. (۱۳۸۳). انقلاب‌های اروپایی ۱۹۹۲-۱۴۹۲: بررسی تحلیلی پانصد سال تاریخ سیاسی اروپا، ترجمه بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی، چاپ اول، تهران: انتشارات کویر.
- تیلی، چارلز. (۱۳۸۵). از بسیج تا انقلاب، ترجمه علی مرشدی زاد، چاپ اول، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
- جوانپور، عزیز؛ بنی‌هاشمی، میرقاسم. (۱۳۹۰). جنبش‌های انقلابی عربی؛ چشم‌اندازها و چالش‌های الگوی نوین دولت، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۴، شماره ۵۲، تابستان، صص ۱۱۰-۷۹.

حاجی یوسفی، امیرمحمد؛ شهریار، فاطمه. (۱۳۹۱). شناخت حوادث ۲۰۱۱ خاورمیانه در قالب مبانی مفهومی-نظری، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ۱۵، شماره ۵۵، بهار، صص ۷-۳۶.

دانش یزدی، مهدی. (۱۹۳۱)، پرونده‌ای برای لیبی، سایت دیپلماسی ایرانی، ۱۷ فروردین، قابل دسترسی در: www.irdiplomacy.ir.

دلیریور، پرویز. (۱۳۹۴). نظامیان و سیاست، چاپ اول، تهران: نشر دانشگاه پیام نور. دهشیار، حسین. (۱۳۹۰). بهار عربی: شورش بر مدرنیته وارداتی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۸۳، بهار، صص ۴-۱۱.

دهشیری، محمدرضا؛ گلستان، مسلم. (۱۳۹۵). الگوی رفتاری قدرت‌های بزرگ در مدیریت بحران بین‌المللی سوریه در نظام تک-چندقطبی، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی، سال ۸، شماره ۲۸، پاییز، صص ۱-۳۸.

رهبری، مهدی. (۱۳۹۱)، دولت‌های نئویاتریمونیال و انقلاب‌های عربی، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۸۸، تابستان، صص ۲۲-۳۱.

ساجدی، امیر؛ رنجبر، رحمان. (۱۳۹۴). نقش و جایگاه نظامیان مصر در تحولات انقلاب ژوئیه ۲۰۱۱، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۵، شماره ۱، بهار، صص ۷۶-۵۱.

سلطانی‌نژاد، محمد؛ سازمند، بهاره. (۱۳۹۲)، از انقلاب تا کودتا: مناسبات نظامی-مدنی در مصر جدید، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۳، شماره ۳، پاییز، صص ۱۰۵-۱۲۵.

شهرام‌نیا، امیرمسعود؛ میلانی، جمیل. (۱۳۹۳). بررسی جنبش‌های خاورمیانه به مثابه جنبش‌های اجتماعی جدید، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ۴، شماره ۱، بهار، صص ۷۸-۹۸.

علایی، حسین. (۱۳۹۱). جنبش‌های آزادی‌خواهی عربی و نقش ارتش‌ها، سایت تحقیقات راهبردی، ۱ خرداد، قابل دسترسی در: www.isrjournals.com

علایی، حسین. (۱۳۹۱). چرایی و چگونگی سرنگونی قذافی، سایت خبر آنلاین، ۳۰ مهر، قابل دسترسی در: www.Khabaronline.ir

علی بابایی، غلامرضا. (۱۳۶۹). فرهنگ علوم سیاسی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: شرکت نشر ویس.

کامروا، مهران. (۱۳۷۸). تحلیل ساختاری از دولت‌های غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی

در خاورمیانه، ترجمه محمدتقی دلفروز، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۲۰، زمستان، صص ۱۷۸-۱۴۱.

کریستان، جیل. (۱۳۷۵). اقتدارگرایی و مخالفانش در جهان عرب، ترجمه کوروش نظرنیا، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۸، زمستان، صص ۸۰-۴۳.

گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۶). جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ هشتم، تهران: نشر نی.

مصلى نژاد، عباس. (۱۳۹۴). سیاست‌گذاری راهبردی در مدیریت بحران امنیتی یمن، فصلنامه سیاست جهانی، سال ۴، شماره ۳، پاییز، صص ۱۳۹-۱۰۹.

ملکوتیان، مصطفی. (۱۳۹۰). سیری در نظریه‌های انقلاب، چاپ هفتم، تهران: نشر قومس.

ملکوتیان، مصطفی؛ بقایی، خرم؛ نیری، هومن. (۱۳۹۱). گونه‌شناسی نظریه‌های انقلاب، فصلنامه سیاست، سال ۴۲، شماره ۱، بهار، صص ۳۴۹-۳۳۳.

میرزا زاده، فرامرز. (۱۳۹۵). گذار به دموکراسی: نقش و تأثیر ارتش در تحولات مصر ۲۰۱۳-۲۰۱۱، فصلنامه سیاست جهانی، سال ۵، شماره ۴، زمستان، صص ۲۲۷-۱۹۹.

نبوی، سید عبدالامیر؛ زمانی، صالح. (۱۳۹۵). فروپاشی حکومت مبارک در مصر؛ یک تحلیل ساختاری، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، سال ۶، ش ۴۲، تابستان، صص ۵۹-۲۸.

نجات، سیدعلی؛ موسوی، سیده‌راضیه؛ صارمی، محمدرضا. (۱۳۹۵). راهبرد عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران در قبال بحران یمن، فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال ۹، شماره ۳۳، بهار، صص ۱۷۹-۱۳۷.

نیاکویی، سیدامیر. (۱۳۹۰). کالبدشکافی انقلاب‌های معاصر در جهان عرب، چاپ اول، تهران: نشر میزان.

هادیان، ناصر. (۱۳۹۱). مفهوم انقلاب و تحولات جهان عرب، فصلنامه سیاست، سال ۴۲، شماره ۴، زمستان، صص ۲۲۲-۲۰۵.

هانتینگتون، ساموئل. (۱۳۷۰). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ اول، تهران: نشر علم.

هراتی، محمدجواد؛ آزرمی، علی. (۱۳۹۶). تبیین جنبش‌های عربی بر مبنای مدل حکمرانی خوب، فصلنامه سیاست جهانی، سال ۶، شماره ۲، تابستان، صص ۲۳۹-۲۱۵.

(ب) منابع انگلیسی

Adams, Simon. (2015). *Failure to Protect: Syria and UN Security Council*, **Global Centre for the Responsibility to Protect**, No.5.

AlJazeera. (2011). *Tunisia cabinet to be reshuffled*, January 26, available on: <http://www.aljazeera.com/news/afri-ca/2011/01/2011124163051778391.html>.

Anderson, Lisa. (2011). *Demystifying the Arab Spring: Parsing the Differences between Tunisia, Egypt and Libya*, **Foreign Affairs**, May/June Version, Available on: <https://www.foreignaffairs.com/articles/libya/2011-04-03/demystifying-arab-spring>.

Coates Ulrichsen, Kristian. (2012). *Bahrain's Aborted Revolution*, available on: http://www2.lse.ac.uk/IDEAS/publications/reports/pdf/SR011/FINAL_LSE_IDEAS_BahrainsAbortedRevolution_Ulrichsen.pdf.

Daily Mail. (2011). *Tunisia riots: Police join protesters on the streets*, January 24, available on: www.dailymail.co.uk/news/.../Tunisia-riots-Police-join-protesters-streets.html.

Dorsey, James M. (2011). *Role of Arab Militaries in Popular Uprisings, Middle East and North Africa*, **S. Rajaratnam school of international studies**, Vol 3, Issue 6.

Engdahl William. (2011). *Egypt's Revolution: Creative Destruction for A 'Greater Middle East'?*, **Voltaire Network**, available on: <http://www.voltairenet.org/article168381.html>

Fukuyama, Francis. (2011). *Political Order in Egypt, the American Interest*, May/June.

Goldstone, Jack. (1980). *Theories of Revolution: The Third Generation*, **World Politics**,32.

Goldstone, Jack. (2001). *Toward a Fourth Generation of Revo-*

lutionary Theory, **Annu. Rev Sci**, 4:x.x, Copyright 2001 by Annual Reviews.

Goldstone, Jack. (2011). *Understanding the Revolution of 2011: Weakness and Resilience in Middle Eastern Autocracies*, **Foreign Affairs**, May/June Version.

Haran, VP. (2016). *Roots of the Syrian Crisis*, **Institute of Peace and Conflict Studies (IPCS)**.

Herb, Michael. (1999). **All in the family: Absolutism, Revolution, and Democracy in Middle Eastern Monarchies**, State University of New York Press.

Kamrava, Mehran. (2000). *Military Professionalization and Civil-Military Relations in the Middle East*, **Political Science Quarterly**, Vol. 115, No.1.

Lake, David A. (2007). *Escape from The state of Nature: Authority and Hierarchy in World Politics*, **International Security; Quarterly Journal**, vol 32, issue 1, summer, pp. 47-79.

McMahon, Dan Tschirgi; Walid, Kazziha; Sean F. McMahon. (2013). **Egypt's Tahrir Revolution**, Lynne Rienner Publishers Website.

Revkin, Mara. (2011). *Anatomy of Egypt's Salafi Surge*, December, available on: Associated press.com

Shukrallah, Salma. (2011). *Hundreds of thousands revitalise Egypt's revolution on Determination Friday*, July 8, available on: <http://english.ahram.org.eg/NewsContent/1/64/15899/Egypt/Politics-/Hundreds-of-thousands-revitalise-Egypt's-revolution.aspx>.

Sick, Gary. (2011). *The Worst of Both Worlds*, **Foreign Policy**, January 29, available on: <http://foreignpolicy.com/2011/01/29/the-worst-of-both-worlds-2>.

Steil, Jennifer. (2011). *Yemen: Descending into Despair*, **World**

Policy Journal, fall, pp. 62-72.

Zagorski, Paul W. (2009). **Comparative Politics, Continuity and breakdown in the contemporary world**, New York: Routledge.

